

به مناسبت قرار گرفتن موضوع «بررسی زن در برنامه های تلویزیونی»

در جشنواره سیمیا

پنجمین همایش ملی مطالعات فرهنگی

مجمع علوم انسانی

تلویزیون و زنان

زنان و فرهنگ

زنان، به رغم تصور غالب مردم از جامعه سنتی مردسالار، در گذشته های دور نقش منفعل و کم رنگی در میهن ما نداشته اند. فرهنگ ما مزین به نام زنانی است که در جنگ و صلح، پا به پای مردان ایستاده اند. اسطوره های استقامت، ایثار و مهرورزی، که الگو و زبانزد همگان بوده اند؛ مادرانی از جان گذشته، همسرانی وفادار و همراه، و زنانی هوشیار و سخت کوش و مقاوم. نام آنان اگر چه در قصه ها و افسانه ها با خیال درمی آمیزد، اما نشانگر ارزش و اهمیت آنان در عرصه زندگی است و آنچه در میان کتابها بر جای مانده است، بازتاب همین ارزشهاست.

جلال ستاری در کتاب افسون شهروزاد در مورد اهمیت شخصیت شهروزاد در هزار و یک شب چنین می نویسد: «مهمتر از همه اینها نقش قهرمان زن، شهروزاد هوشیار سخندان مهربان است که

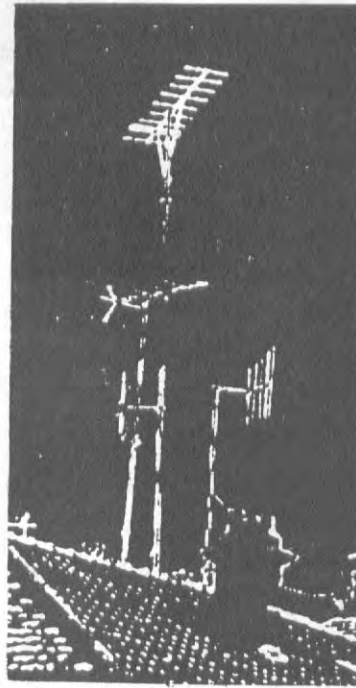
اهمیت و نقش تلویزیون در ارائه مفاهیم اجتماعی، پرداختن به مشکلات، و نحوه نمایش آنها، یکی از حساسترین مقوله های قابل تحقیق و بررسی است. تلویزیون می تواند پیچیده ترین مشکلات فرهنگی-سنتی جامعه را حل و فصل کند یا به جزئی ترین مشکلات اجتماعی دامن زند. تلویزیون، آگاهانه یا ناآگاهانه، می تواند سودهای کلان و زیانهای جبران ناپذیری به فرهنگ یک کشور-و در شرایط امروز، حتی به فرهنگ جهانی- وارد سازد.

نقش زنان در قشرهای مختلف جامعه و نحوه نگریستن به آنان، امروزه یکی از بحث انگیزترین مشخصه های بررسی ابعاد فرهنگی هنرها و رسانه هاست. اگر چه ابعاد وجودی و اهمیت و نقش زن ایرانی و جلوه او در تلویزیون مباحثی نیست که در یک مقاله بگنجد، اما امید آن می رود که این اندک، سرآغاز پرداختهای عمیقتر و بحثهای بیشتری در این زمینه باشد.

به نام زن ایرانی در فیلمها به نمایش درمی آمد، هیچ گونه وجه اشتراکی با زنان ما نداشت. ولی اگر کسی می خواست تا با دیدن فیلمها، زن ایرانی را بشناسد گمان می برد که اینجا سرزمین زنان رفاقت و خوانندگان دوره گرد و یا نشمه هاست. به تماشای هر فیلم که می رفتی، قهرمانانش زنانی از این دست بودند که احساسی به جز لذت برنمی انگیزتند، نه به این دلیل که خود را به نمایش می گذاشتند و با حرکاتی به غایت زشت اندام خود را می لرزاندند، بل بیشتر از آن رو که حقیقی بودند و همتای بیرونی نداشتند.»^۳

این توصیف اگرچه برای سینمای تجاری آن دوران به نگارش درآمده، اما تا حد پذیرش عرف جامعه آن زمان و تصمیم گردانندگان، در مورد تلویزیون نیز صادق است. زنان در تلویزیون پیش از انقلاب، موجوداتی شیک پوش، خودآرا، و با آخرین مدلهای مو و زیورآلات بودند که حضورشان در چنان تجمل و تفاخری رنگ می گرفت که هرچه از شخصیت و منش و عقاید فردی باقی می ماند، رنگ می باخت. زن در تلویزیون پیش از انقلاب، عروسک ملس و دوست داشتنی ای بود که آگهی های تبلیغاتی را به وجود خود مزین می ساخت. تبلیغات مداوم انواع لوازم بهداشتی و آرایشی و چهره زن مزین به هزاران رنگ و مژه مصنوعی و کلاه گیس و... او را محدود به جنبه زیبایی و ظاهر فریبی می کرد، و این محدودیت از او موجودی تک بعدی و فاقد تشخص می ساخت. شخصیت زنان در سریالها و فیلمهای تلویزیونی آن زمان نیز (جز در مواردی قلیل) نمایانگر همان موجودات ضعیف و منفعل بود.

پس از انقلاب، به دلیل تغییراتی که در شرایط فرهنگی جامعه رخ داد، چهره زن در تلویزیون، از این حالت عروسکی و نمایشی خارج شد و ارزش و اعتبار بیشتری گرفت و نقش او در خانواده مطرح شد. این تحول اگرچه لازم و ضروری بود، ولی متأسفانه کافی نبود، و این مشکل، متأسفانه پس از گذشت سالها نیز برطرف



نقاش، موسیقی دان، و شاعر کم نداریم، اما باید نگرست که چهره این زنان چه مقدار و چگونه در تلویزیون باز می تابد؟ تلویزیون، به دلیل اهمیتی که بیشتر نیز بدان اشاره شد، مؤثرترین وسیله ای است که می تواند چهره ای بایسته از زن ارائه کند و با نمایش منافع و محاسن حضور او در عرصه جامعه، نقش او را فعالتر سازد و تأثیر زیان بار تلقی مردسالاری را از باورهای فرهنگی براند. نیز می تواند او را نادیده انگارد و با نگاهداشتن او در اندرونیها از او موجودی منفعل بسازد و بدین ترتیب نیمی از جامعه را از فعالیت و اندیشه فلج سازد و به اندک یا بسیار توهمات مضر فرهنگ مردسالاری دامن زند و از این آتش، خرمن باروری و پویش را در جامعه به خاکستر بدل سازد.

از گذشته تا هنوز

اگر بخواهیم به چهره زن بر صفحه تلویزیون عمیقاً نگاه کنیم، بهتر است، ابتدا به سیر تحول این چهره از گذشته تا به امروز بپردازیم.

«از آغاز تهیه فیلمفارسی در کشور ما طی سالیان دور و دراز در آنچه به نام فیلم عرضه شد به زن ایرانی توهین شد و بانگ اعتراضی نیز برخاست. موجود عجیبی که

در سحر بیان، یعنی به نیروی خرد و تدبیر، شهریاری خونریز و خودسر و خویشکن کام و دشمن خو و ستیزه جو را اگر از میان برنمی دارد، «آدم» می کند، یعنی از او که در آغاز مظهر کامل غرایز بهیمی است، به فرجام انسانی می سازد بهره مند از موهبت خودآگاهی و فرهنگ. شهرزاد در انجام دادن این مهم آنقدر قدرت و فروغ دارد و چنان شایستگی ای از خود نشان می دهد که گویی از مقام فرد به مرتبه رب النوع و صورت مثالی، ارتقاء می یابد و همچون قهرمانی بشری که دارای حیات ابدی است، یعنی از حیات فردی رسته و به وصال حیات نوعی و ملکوتی رسیده است، جلوه می کند.»^۱

در متون اوستایی نیز اسطوره های زن، چه از نظر تعداد و چه از نظر اهمیت، اندک نیستند. حضور قوی و مسلط زنان روستایی و کوچ نشین در عرصه زندگی، یادآور همین ارزشها و سنتهای گذشتگان ماست.

«شاید در ادبیات کمتر کشوری در جهان زنان از این همه تأثیر و اعتبار برخوردار باشند که در ادبیات ما. بخش عمده ای از افسانه های ملی و محلی ایرانی روایت تلاش و دانش و زیرکی زنان در همه زمینه هاست. سمن بر، گردآفرید، رودابه، حریره، تهمین، و فرنگیس و میرزادگانی که گشودن راز معماهای پیچیده را از خواستاران نشان طلب می کردند. دخترانی که با پدرهاشان شرط می بستند و از حسن کچلهای تنبل و بیکاره و تنورنشین، مردانی با کفایت می ساختند.»^۲

زن کوچ نشین اگرچه امروز در جامعه مردسالار زندگی می کند، اما همواره در تمامی مراحل زندگی همپا و همتراز مرد ایستاده و کوشیده است. او حتی دوارهای نازک چادر محل سکونت خانواده اش را با دستهای خسته خود می بافت. تار و پود فرش ایرانی که یکی از بزرگترین نشانه های هنر ملی ماست نیز در زیر دستان زنان سختکوش ما به هم تنیده می شود. در جوامع شهری نیز، زنان پزشک، جراح، مدیر، نویسنده، مهندس،

نشد. اگرچه ماسک هفت‌رنگ هوس انگیزی از چهره زن برداشته شد، اما به ابعاد شخصیت او بیش از این پرداخته نشد. حضور زن در جامعه چیزی نبود که بتواند به نمایش او در خانه محدود شود. زن در سریالهای تلویزیونی موجود، خانه‌داری است که به جای داشتن نقش در ماجرا، معمولاً مشغول پاک کردن سبزی، شستن رخت و جارو کردن است.

اگرچه آشپزی و نظافت و خانه‌داری یکی از مسئولیتهای زنان در اجتماع کوچک خانواده است، اما نمایش مداوم زن در حال خانه‌داری، این توهم غلط را ایجاد می‌کند که زن جز آشپزی و جارو‌کشی قابلیت و توانایی دیگری ندارد. تلویزیون به دلیل اهمیت آن و به دلیل قابلیت‌های بسیار منحصر به فردش می‌تواند الگودهنده زنان جامعه ما باشد و مسلماً ترسیم چنان شخصیتی از زنان بازتاب مثبتی برای جامعه نخواهد داشت. مشکل ژرف‌تر از روندی آغاز می‌شود که تازگی در سریالها و فیلمهای تلویزیونی

بیشتر از پیش به چشم می‌خورد؛ حضور زنانی حسود، کینه‌جو، و بدخواه که کاری جز بدگویی و شرارت ندارند و بی‌آنکه بدی آنان منشاء یا دلیل منطقی یا موجهی داشته باشد، دشمنی می‌کنند و دعوا راه می‌اندازند. در سریال پدرسالار، شخصیت خاله، زن مستبد و بدخواهی است که قلیان دود می‌کند و برای نابود کردن زندگی شوهرخواهرش نقشه‌های شیطانی می‌کشد. نوعروس نیز، دختر درس‌خوانده ولی کم‌شعوری است که با ندانم کاری و استقلال‌طلبی‌ای که بیشتر خودخواهی جلوه می‌کند، اساس خانواده‌ای را از هم می‌پاشد، و در نهایت سریال پدرسالار که لابد قرار است انتقادی بر جامعه و نظام پدرسالاری تلقی شود، مبدل به مهر تأییدی می‌شود بر این نظام. سرانجام این پدرسالار است که تصمیم می‌گیرد فرزندان‌ش کجا، چگونه و چگونه چطور زندگی کنند و هرچند که تا حدودی نظر خود را تعدیل نموده، اما همچنان تصمیم‌گیرنده نهایی، خود

اوست.

در سریال آوای فاخته، شخصیت مادر، زنی است که از فرط بغل و خست، و از ترس از دست دادن زمین و اموال خود و تقسیم آن با تنها برادرش، کارش به جنون و مرگ می‌انجامد. جالب‌تر آنکه دختر او در نقشه‌کشی و مال‌پرستی و کینه‌جویی از مادر خود پیشی می‌گیرد. در سریال شلیک نهایی، همسر مأمور پلیس زنی است که از درک اهمیت وظایف شوهرش عاجز است و در سخت‌ترین شرایط از او بهانه‌جویی کرده، تمرکز و آرامش او را درهم می‌ریزد. در سریال این خانه دور است، شخصیت منفی قصه، زنی است که مدیریت آسایشگاه سالمندان را برعهده دارد و با چرب‌زبانی خانواده‌های سالمندان را استثمار می‌کند و سالمندان را در سخت‌ترین شرایط با حداقل امکانات نگاه می‌دارد. می‌بینیم که هرگاه زن در «خارج از خانه» تصویر می‌شود، شخصیتش به چه روزی می‌افتد. اگرچه در برخی از این سریالها



سرانجام، شخصیت منفی همان گونه که بی منطق و دلیل دشمنی می کند، یک باره تبدیل به انسان مثبتی می شود، ولی متأسفانه کثرت چنین شخصیهایی در غالب فیلمها و سریالهای ایرانی، تلقی نادرستی را القاء می نماید. به ندرت دیده می شود که در یک فیلم یا فیلمنامه تلویزیونی، زن، نقشی تأثیرگذار، فعال، تصمیم گیرنده، و مستقل داشته باشد. فعال و تأثیرگذار اگر باشد، اغلب در جهت تخریب، ستم خواهی، و مشکل آفرینی است. در جامعه ما، زنان اهل هنر، اهل دانش، متخصص آگاه کم نیستند. چرا برای نگارش فیلمنامه از آنان الهام نگیریم؟

زنان تلویزیونی ما، زنانی خانه دار و مادرانی خانه نشین هستند؛ آن هم نه از نوع مادرانی ایشارگر و صبور و هوشمند، همچنان که در این سرزمین، خصوصاً در طی دوران جنگ بسیار دیده ایم، بلکه مادرانی بی حوصله که جز رفت و روب، کار دیگر، و جز حسادت و غیبت، فکر

دیگری ندارند. اگر فیلم یا برنامه هایی هم تهیه و پخش می شود که در آن، زن نقش قابل تعمق و پرداختی داشته است، این موارد چنان معدود بوده که همچون قطره ای در دریا محو شده است، و به راستی، جز در مواردی بسیار اندک، چنین برنامه هایی را در تلویزیون شاهد بوده ایم. امید آن می رود که از این غفلت جلوگیری شود و به منش زن ایرانی با نگاه شایسته تر و واقع گرایانه تری نگریسته شود، تا تعداد اندک برنامه های اصولی (از این دیدگاه) به شمار کثیر برنامه های شبکه سیما بدل شود.

برنامه های تلویزیونی

ما به چهره ترسیم شده از زن بر صفحه تلویزیون اشاره کردیم، حال باید به جنبه ای دیگر از این موضوع نگاهی بیفکنیم. امروزه تلویزیون یکی از اجزای اصلی زندگی ماست و طبیعتاً مانند یکی از اعضای خانواده در خانه حضور دارد. حال باید دید که این میهمان خانگی برای

زنان چه گفتنی دارد؟ در طبقه بندی برنامه های تلویزیون، برنامه های مشخصی به زنان اختصاص دارد. مرور این برنامه ها و آنچه که سهم زنان در نظر گرفته می شود، می تواند دیدگاه تلویزیون نسبت به منش زن تلقی گردد. تا پیش از افزایش ساعات پخش در تلویزیون، برنامه های زنان به طور پراکنده در ساعات مختلف، با تعدادی قلیل و زمانی محدود پخش می شد، اما پس از افزایش ساعات پخش، اختصاص برنامه 'خانواده' به بانوان به صورت یک برنامه مداوم و مشخص، به این برنامه ها اعتبار بیشتری بخشید و تولید و پخش برنامه های زنان به طور جدیتر و مستمر آغاز شد. در برنامه خانواده، شاهد برنامه های آموزشی کوتاه مدتی به نام یک تجربه، میان پرده های طنز یا آموزشی - تبلیغاتی، سریالهای داستانی، و... هستیم. برنامه های آموزشی غالباً به آموزش آشپزی، شیرینی پزی، سفره آرایشی، گلدوزی و خیاطی می پردازد و در واقع این دیدگاه



شکاه علم السائق و مخالفات
 زمان جلع مع علم السائق

نیز به جنبه خانه داری صرف زنان باز می گردد. بی تردید تمام خانمهایی که به تماشای برنامه خانواده می نشینند از نظر سطح سواد به طور یکسان در شرایط بالایی نیستند. اما آنچه مسلم است اینکه، پایین آوردن معیارهای تلویزیون از نظر فرهنگی، اگر همواره در یک سیر مداوم صورت پذیرد، نه تنها به فرهنگ یاری نمی رساند بلکه موجب عدم ارتقاء آن نیز می گردد. لذا، پخش منحصر برنامه های آموزشی و سرگرمی که به خانه داری و زمینه های مختلف آن می پردازد مسلماً بهترین راه حل برای این مشکل نیست. درست است که اکثر قریب به اتفاق

خانمهایی که به تماشای برنامه خانواده می نشینند، خانمهای خانه نشین و خانه دار هستند، اما مسلماً این خانمها می توانند به رشته های هنری و ذوقی غیر از گلدوزی و سفره آرای (که هنرهای تزئینی و خانگی است) نیز علاقه مند باشند. چون محدود ساختن زمینه های فعالیت زنان به فعالیتهای خانگی، آنان را از اجتماع و درک و آگاهی از مسایل اجتماعی دور نگاه می دارد، و مسلماً چنین زنانی نمی توانند مادرانی آگاه و هوشیار برای تربیت فرزندان خود باشند. ارتقاء شعور و درک اجتماعی، منحصر به کار زنان در محیطهای اداری نیست، بلکه فعالیت جدی آنها در زمینه فرهنگ، علم، و هنر حتی در خانه، می تواند به آنان امکان بهتر زیستن و تربیت بهتر بدهد. به همین خاطر یک تجربه می تواند برای زنان تجربه هایی از طراحی، نقاشی، خطاطی، نویسندگی، و... به ارمغان آورد.

سریالهای داستانی برنامه خانواده نیز دچار مشکل مشابه هستند. شخصیتهای زن این سریالها، متأسفانه شخصیتهای فعال، سازنده، یا لاقابل ملموس و باورپذیر نیستند. حضور آنان حضوری حاشیه ای و صحنه پرکن است که گاه حتی در میزانشن ها نیز جای درستی به آنان داده نمی شود. انتخاب بازیگران غیرحرفه ای برای این گونه سریالها و به تبع آن بازیهای بد و تصنعی، داستانهای ضعیف و کم پرداخت که در آن زنان به یکدیگر

حسادت می ورزند، دیالوگهای خام و بی ارتباط به موضوع، و از همه بدتر کارگردانی های ضعیف این نوع سریالها، برای زنان دنیایی سطحی و سهل و ممتنع می سازد که در آن، کار زن چیزی جز حسادت و بخل نیست. زنان این سریالها زنانی هستند که با حضور مادرشوها در خانه مخالفند و پیروزان از کارافتاده را از خانه بیرون می کنند، یا زنانی که از شوهران خود جز تجملات زندگی چیزی طلب نمی کنند، یا اگر زنان مثبتی هستند، هیچ توان و نیرویی جز شانس و سرنوشت برای رسیدن به خواسته های مثبت خود ندارند.

مسلماً چنین سرگرمیهایی برای خانمهای خانه دار، اگر منفی و بدآموز نباشد، مثبت و سازنده نیز نخواهد بود.

زنان تلویزیون

مشکل دیگری که گاه در تلویزیون به چشم می خورد، مشکلی است که پیش از هر چیز به مقوله عدم رسیدن به یک استاندارد مشخص و معین جهت ممیزی باز می گردد، و در برخی موارد به نتایج زیان باری از قبیل حذف زنان منجر می شود. ما در جامعه ای اسلامی زندگی می کنیم که در آن قوانین و شعائر اسلام با فرهنگ ما هماهنگ شده است و به همین رو مسئله حجاب مدتهاست که به صورت یک اصل مسلم در جامعه ما حکمفرماست و با پیشینه ای که از حجاب در تاریخ کشور خود می شناسیم، می دانیم که این یک فرآیند حکومتی و دوره ای نیست، بلکه چیزی است که حتی رضاشاه به رغم تلاشهای دیکتاتور مآبانه اش نتوانست آن را از میان بردارد. اما متأسفانه با وجود چنین واقعیت انکارناپذیری، پس از سالها هنوز به استاندارد دقیقی برای حجاب نرسیده ایم. حتی در بسیاری از برنامه ها و گزارشهای خبری و یا فرهنگی، گروه فیلمبرداری برنامه ای را فیلمبرداری آماده نمایش می سازد، ولی به علت اختلاف سلیقه پخش یا سایر فیلترهای ممیزی، این برنامه به مرحله پخش نمی رسد یا به نوعی دیگر، دچار مشکل

می شود. به همین خاطر است که در برخی از برنامه ها شاهد چهره زنان نیستیم. چندین بار شاهد بوده ایم که در گزارشهای فرهنگی و هنری، مثلاً گزارش نمایشگاه آثار یک خانم نقاش، تنها صدای آن خانم را می شنویم که روی دیوارهای گالری و روی آثار نقاشی او پخش می شود. مسلماً چنین روندی ناشی از عدم شناخت کافی از مذهب و شرایط فرهنگی است.

فرآیندی دیگر که ناشی از همین مشکل است، نحوه نمایش و پخش چهره زنان است. چه در فیلمها و سریالها و چه در برنامه های تلویزیونی، مردان امکان حضور گسترده تری را از نظر اندازه نما در تلویزیون دارند، چهره آنان به اقتضای اثرات روانی برنامه، نقش آنان، میزانشن، و... می تواند از نمای بسیار بسته تا نمای بسیار باز و دور تنوع داشته باشد، اما زنان از چنین امکانی برخوردار نیستند. و بسیار به ندرت دیده شده که اندازه نمایی نزدیکتر از نمای متوسط از زنان داشته باشیم. این مسئله به طور یقین، در فیلمها به بازی زنان و تأثیرگذاری آن لطمه وارد می سازد و در برنامه ها، از تأثیر آنان خواهد کاست.

با توجه به ارزشهای تلویزیون، باید مقوله بسیار حساس و پیچیده زن را در برنامه ریزها و سیاست گذارها مدنظر گرفت. مقوله ای که لاقابل می تواند به اندازه ابعاد مختلف شخصیت خود زنان گستردگی و ظرافت داشته باشد. آنچه گفتیم تنها اشاره ای بود به میزان حساسیت این مقوله و تأثیرات آن. امید است که این مختصر سرآغازی باشد برای تعمق بیشتر.

پانوشتها:

۱. از پیشگفتار کتاب «افسون شهرزاد»

نوشته: جلال ستاری

۲ و ۳. برگرفته از مقدمه کتاب «سیمای زن در

آثار بهرام بیضایی» نوشته شهلا لاهیجی